

## دکتر قاسم غنی

### چهره‌آشنای فرهنگ و سیاست

هنوز بیش از یکسال از وبای ویرانگر و خانمانسوزی که سبزوار را به خاک سیاه نشانده بود نمی‌گذشت که در یکی از خانه‌های محله‌ی گود انبار این شهر، کودکی چشم به جهان گشود که می‌رفت نامش در تاریخ معاصر ایران به عنوان مرد علم و فرهنگ و سیاست ثبت شود. آن سال، سال ۱۳۱۰ هجری قمری بود. نوزاد را به نام نیایش «قاسم» نام نهادند. پسر او «میرزا عبدالغنی» از طایفه «سادات عربشاهی» بود که از خاندانهای قدیمی و متنفذ خراسان به حساب می‌آمد.

شاید آنوقت هیچکس فکر نمی‌کرد که این کودک بعدها یکی از چهره‌های درخشان ادب و سیاست خواهد شد. حتی مادرش «رقیه» دختر ملا علی‌کوشک باغی هم - که مثل همه مادران بزرگترین مقامات را برای پسرش می‌خواست - چنین فکری به خاطرش نمی‌رسید و شاید آرزو می‌کرد «پسرش» «میرزا قاسم» مجتهد بزرگ شهر شود نه دکتر طب و وزیر بهداشتی و فرهنگ.

پدر بزرگ مادری اش ملا علی‌کوشک باغی سبزواری پس از آنکه دخترش را به عقد میرزا عبدالغنی عربشاهی درآورده بود به مذهب نوظهور بهایی‌گری گروید و از یاران بزرگ این نحله‌ی نوساخته گردید. مؤسس این مذهب، سبزوار را «مدینه الخضراء» نامید و از همین روی خاندان ملا علی نام خانوادگی خود را «خضرائی» گذاشتند. ملا علی مجبور شد از سبزوار که شهر مذهبی و به اصطلاح «دارالمؤمنین» بود به یزد هجرت کند غافل از اینکه آنجا هم سرنوشت شومی در انتظار اوست. مجتهد همشهری او شیخ محمد جعفر سبزواری در یزد به قتل بایبان فتوی داده بود و جلال‌الدوله حاکم آنجا هفت نفر بایی معروف از جمله ملا علی سبزواری را به فتوای او کشت.

میرزا قاسم، شش ساله بود که او را به مکتب سپردند و او خواندن و نوشتن را در مکتب خانه‌ها به روش معمول آن روزگار بیاموخت. نخستین معلم وی بانویی بوده است «معصومه» نام (مادر حاج آقا سید رضا لسان، روحانی زاهد معروف که تا همین اواخر زنده بود) که به او «مادر آقا» می‌گفته‌اند. شخصیت و اخلاق این زن مکتب‌دار به اعتراف دکتر غنی در روحیه‌ی او بسیار مؤثر واقع شده است. پس از آموختن قرآن و خواندن و نوشتن فارسی، مدتی از شیخ عباس دامغانی و شیخ عبدالعظیم اردبیلی معروف به آخوندتر که که در سرای آقا مکتب داشته است - درس می‌گیرد. چندی هم نزد آقا روح‌الله خوشنویس معروف به «آقا روح» می‌رود.

دوازده ساله بود که پدرش آقا میرزا عبدالغنی - به سال ۱۳۲۲ هـ - در راه تهران بر اثر وبا جان سپرد. ازین پس مراقبت و تربیت او را اش عزیزالله خان خضرائی برعهده گرفت. عزیز خضرائی که همین اواخر (در ۱۳۳۳) در تهران بدرود حیات گفت پانزده سال از خواهرش «رقیه» (مادر دکتر غنی) کوچکتر بوده است وی مدتی معاون بانک تزاری روس شده است و بعدها هم رئیس اتاق بازرگانی خراسان بود.

میرزا قاسم خان که دیگر از رفیقان مکتب و خواندن ادبیات فارسی فارغ شده بود و فکرش تاب مسائل مهمتری یافته بود گاه و بیگاه - نه بطور مداوم - به محضر بعضی اعضاء دانشمند فامیلش مانند مرحوم آقا میرزا یوسف عربشاهی عالم جلیل که آنموقع پیرمردی تقریباً هفتاد ساله بود و فرزند دانشورش مرحوم آقا میرزا عبدالله و آقا میرزا محمود عربشاهی و آقای شاه و امین الشریعه راه می یافت و به قدر استعداد از صحبت آنان فیض می گرفت. تا اینکه بالاخره در آغاز استبداد صغیر همراه دائمی اش به تهران رفت و در مدرسه دارالفنون ثبت نام کرده از این رهگذر با دانشهای نوین آشنا شد و زبان فرانسه را به خوبی یاد گرفت. پس از پنج سال تحصیل در دارالفنون، به سال ۱۹۱۳ میلادی، به بیروت رفت و به مدرسه فرانسویان (سن ژوزف) وارد شده رشته ی طب را برای ادامه ی تحصیل انتخاب کرد، ولی پس از یکسال به علت وقوع جنگ جهانی اول، مدرسه ی فرانسویها از طرف دولت عثمانی بسته شد و دانشجوی سبزواری از تحصیل بازماند. تا اینکه پس از یکسال توانست به زحمت زبان انگلیسی یاد بگیرد و باکمک و راهنمایی دکتر هوارد پلیس رئیس دانشگاه امریکائی بیروت - در ۱۹۱۵ میلادی - در کالج امریکائی ثبت نام کند.

چون به علت جنگ، در عثمانی قحطی پیش آمده بود با جمعی از ایرانیان در دانشگاه امریکائی پانسیون شد. در سال ۱۹۱۶ میلادی، میرزا محمود خان احتشام السلطنه ی علامبر که سفیر کبیر ایران در عثمانی بود محرمانه با مقامات عثمانی موافقت کرد که دانشجویان ایرانی مقیم بیروت به جبهه های جنگ عثمانی فرستاده شوند ولی باکمک هوارد پلیس رئیس دانشگاه بالاخره این کار عملی نمی شود و دانشجویان ایرانی از این خطر می جهند.

دکتر غنی در بیروت از حمایت و ارشاد «جهرضومط» و «امین ربیحانی» و نیز «پروفسور انسلیک» استادان دانشگاه امریکائی برخوردار بوده است. پروفسور واندیک استادی بود که برای نخستین بار او را با آثار و افکار آنا تول فرانس Anatole France نویسنده ی معروف فرانسوی (۱۹۲۴-۱۸۴۴ م) آشنا کرد.

در ژوئن ۱۹۱۹ م دوره دانشکده پزشکی را به پایان رسانیده در هیجدهم ژوئن دیپلم نیویورک را گرفت. در مدت اقامتش در بیروت موفق شد علاوه بر تکمیل زبان فرانسه، زبانهای انگلیسی و عربی را به خوبی فراگیرد. بالاخره در ۱۹۲۰ م (۱۲۹۹ شمسی) به ایران مراجعت کرد و راهی سبزوار شد.

در شهر بیماری اپیدمی انفلونزا شایع شده بود و دکتر تازه از راه رسیده به مداوای بیماران پرداخت. آنموقع هنوز دارو به اندازه ی کافی در دسترس نبود و برای بیشتر بیماران ماده ی اولیه داروها را تجویز میکرد که به صورت گرد بود و می بایست در آب می ریختند و



علامه محمد قزوینی

دکتر قاسم غنی

می‌خوردند. این دارو، در ذهن ساده و خالی مردم بیش از هر چیز به دوغ می‌مانست بهمین جهت دکتر غنی میان عوام به « حکیم دوغی » معروف شد. چون اکثر مردم بنیه‌ی مالی برای تهیه‌ی دارو و مراجعه به او نداشتند و خود به تنهایی نمی‌توانست برای همه‌ی بیماران داروی رایگان بدهد بکمک سالارحشمت حاکم سبزوار بیمارستانی بنا کرد که بنام سالارحشمت به « حشمتیه » نامگذاری شد.

بدین ترتیب با آنکه قصد اقامت در سبزوار را نداشت با مشغولیتی که از جهت بیمارستان و درمان بیماران پیدا کرده بود مجبور شد بیش از سه سال در سبزوار بماند تا اینکه در سال ۱۳۰۲ ( ۱۹۲۴ م ) شوق فرنگ در سرش افتاد و برای تکمیل معلومات خود به فرانسه رفت. بین راه در بیروت استادش پروفیسور واندیک را دیدار کرد و دو قالیچه به او تقدیم داشت. واندیک از او خواست که آثار جدید فرانس را برایش از فرانسه به بیروت بفرستد. وقتی دکتر غنی به فرانسه رفت آناتول فرانس در اوج شهرت و عظمت خود بود و در همانسال بدرود زندگی گفت و غنی تشییع جنازه‌ی رسمی او را در پاریس با آنهمه تجلیل دید و بیش از پیش به او علاقه مند شد.

در همین سفر بود که با مرحوم علامه محمد قزوینی آشنا شد و از هم صحبتی او بهره گرفت. قزوینی خود در مقدمه‌ی « تاریخ عصر حافظ » از این آشنائی و جلسات ادبی چند ساعته که در پاریس با دکتر غنی داشته است به اشباع سخن گفته است. غنی پس از یکسال و چند ماه اقامت در فرانسه به ایران برگشت ولی پس از چندی باز به فرانسه رفت و در آذرماه

۱۳۰۷ (نوامبر ۱۹۲۸ م) به ایران آمد. در پاریس گذشته از تعقیب دانش پزشکی، کلاس مخصوصی را جمع به شناخت و انتقاد نقاشی دید و با مطالعات وسیع خود در تاریخ نقاشی و نقد آثار هنرمندان در این رشته صاحب نظر شد. دوستی و ممیمیتی که با کمال‌الملک نقاش معروف داشت از اینجا سرچشمه می‌گرفت که کمال‌الملک هنرمند بود و دکتر غنی هنرشناس.

دکتر غنی پس از بازگشت به ایران همچنان در سبزوار به درمان بیماران و خدمت به خلق ادامه داد. در این میان از یک خاندان روحانی دخترى به همسرى گرفت و زندگی تازه‌ای را آغاز کرد. در سبزوار دست به ترجمه‌ی آثار آناتول فرانس زد و تائیس را به سال ۱۳۰۸ منتشر کرد. او نخستین کسی است که فرانس را به ایرانیان شناساند.

وجود دکتر غنی در سبزوار منافع جمعی از متنفذان شهر را به خطر انداخته بود، اینان بیکار ننشسته علیه دکتر توطئه کردند و به مناسبت اینکه خاندان مادرش بهائی مذهب بودند به بهائی‌گری‌اش متهم کردند و جماعتی از او باش و متشرع نمایان را تحریک کردند تا به خانهدی حاج میرزا حسین علوی مجتهد شهر رفته فتوی قتل دکتر قاسم خان بابی! را بگیرند؛ مجتهد مذکور نیز که شاید اغفال شده بود، یا آنچه به حقیقت نزدیکتر است برای آنکه در سیاست رقیب پسرش «آقا میرزا حسن نماینده‌ی مجلس ملی» بود، با آن جماعت همراهی داشته به طرف خانهدی دکتر غنی به راه می‌افتاده است که مرحوم آقا میرزا حسین عربشاهی معروف به «آقای شاه» که روحانی و ارسته‌زاهد و در عین حال شجاع و مدافع حق و حامی ضعیفان و هم از بنی اعمام دکتر غنی بود - بی‌آنکه از ماجرا آگاه باشد به خانهدی حاج میرزا حسین می‌آید و با مشاهده‌ی این بلوا بر حاج میرزا حسین بانگ می‌زند که «سید! بنشین. دکتر قاسم خان زیر لباسش شال سبز می‌بندد». حاج میرزا حسین و همراهانش به یکدیگر نگاه می‌کنند و منتظرند که کسی حرف بزند ولی همه ساکت می‌مانند و مردم متفرق می‌شوند و غائله می‌خوابد و اگر این تصادف نبود به احتمال قوی دکتر غنی را کشته بودند. در همین سالها رضا شاه فقید به سبزوار می‌آید. دکتر غنی در باغ مسکونی خود - که امروزه مقر فرمانداری سبزوار است - از پادشاه پذیرائی می‌کند و به علت خدماتی که کرده است به خصوص احداث بیمارستان و بنای باغ ملی مورد توجه واقع می‌شود.

پس از این جریانها در ۱۳۰۹ از سبزوار به مشهد رفته به طبابت اشتغال می‌ورزد و مورد استقبال و توجه عموم مردم واقع می‌گردد چندانکه در ۱۳۱۲ از مشهد به نمایندگی مجلس ملی انتخاب شده به تهران می‌رود که در دوره‌های دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم قانونگزاری همچنان نماینده بوده است. در مشهد داستانی دیگر از آثار فرانس «عصیان فرشتگان» را ترجمه کرده در ۱۳۰۹ به چاپ رساند. در تهران هم در عین اشتغال به طبابت و کالت مجلس و رفت و آمدهای بسیار دست از کتاب و کتابخانه برنداشت و برای خود کتابخانه‌ی بسیار مفصل و جامعی ترتیب داد که مورد استفاده‌ی دوستانش نیز بود. قزوینی در مقدمه‌ی دیوان حافظ از کتابخانه‌ی او به بیان تحسین آمیزی یاد کرده است. در ضمن به سمت استادی دانشکده‌ی پزشکی منصوب شد، و نیز در دانشکده‌ی معقول و منقول روانشناسی تدریس می‌کرد. کتابی که در معرفه‌النفس نوشته است همان موضوع درسی در این دانشکده

است . در ۱۳۱۴ به عضویت فرهنگستان درآمد و رساله‌ی « ابن سینا » را برای خطابه‌ی ورودی‌اش به فرهنگستان تهیه کرد . سپس به مطالعه‌ی حافظ پرداخت و در شهریور ۱۳۱۸ که علامه‌ی قزوینی از پاریس به تهران آمد به کمک او دیوان حافظ را تصحیح و چاپ کرد . در ۱۳۱۷ : ( ۱۹۳۸ م ) با سعید نفیسی ( ۱۳۴۵ - ۱۲۷۴ ) و محمود جم برای خواستگاری فوزیه به مصر رفت و با تسلطی که به زبانهای فرانسه و انگلیسی و عربی داشت در مجامع ادبی و سیاسی قاهره درخشید . بزرگترین خدمت و فعالیت ادبی غنی همان تحقیق جامع و کاملی است که راجع به حافظ کرده است . غنی در مطالعه‌ی « آثار و افکار و احوال حافظ » همه‌ی جریانهای سیاسی و تاریخی روزگار حافظ را که خواه ناخواه شاعر بزرگ شیراز را متأثر می‌ساخته است آگاهانه تشریح کرده است ، و در مجلد دوم که خواسته است « تاریخ اوضاع و احوال علمی و ادبی و اجتماعی عصر حافظ در فارس » را بررسی کند ؛ تنها بیان و تشریح افکار و صفیانه که بزرگترین موج اجتماعی و جریانی فکری در آن روزگار بوده است - خود یک کتاب جداگانه « تاریخ تصوف » شده است . سومین مجلد حافظ شناسی او « شرح حال و زندگانی حافظ و بحث در نحوه‌ی خصوصی افکار و اشعار او » بوده است که متأسفانه مشاغل وزارت و سفارت که دکتر غنی را سرگرم کرده بود دیگر مجالی برای طبع و نشر آن نگذاشت ( با آنکه ماده‌ی کتاب آماده بوده است ) .

با پیش آمدن وقایع شهریور ۱۳۲۰ وضع ایران و دکتر غنی که از مهره‌های مهم سیاست مملکت بود بکلی دگرگون شد . غنی در سالهای ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ وزیر بهداری شد . اشتغال به سیاست مقدار زیادی از ساعات فراغت او را که می‌بایست به خدمت علم و ادب می‌پرداخت گرفت اما شوق و عشقی که به تحقیق و نویسندگی داشت موجب شد که ادب فارسی در این دوره زندگی هم از آثار قلم سحرار او بی‌نصیب نماند . در ۱۳۲۳ یکی دیگر از آثار آناتول فرانس « بریان پزی ملکه‌ی سبا » را که از فرانسه ترجمه کرده بود به چاپ رسانید . دو بخش مهم از مطالعات حافظ شناسی او نیز در همین سالها ( پس از ۱۳۲۱ ) به چاپ رسید . دکتر غنی در سال ۱۳۲۳ وزیر فرهنگ شد .

اگرچه روش دیپلماسی او برای ما معلوم نیست ولی نویسندگان و استادان مورد اعتماد برپاکی و طهارت او گواهی داده‌اند . از جمله دکتر علی اکبر فیاض درباره‌ی او چنین نوشته است : « دکتر غنی در هر حال و در هر مقامی که بود آدمی بسیار نجیب و شرافتمند بود ، در زندگی فردی و اجتماعی هر دو درست و پاک و پرهیز کار بود ، از سعایت و تفتین و جاسوسی و وقاحت که سرمایه‌ی غالب رجال سیاسی این کشور است بکلی دور بود ، و حتی از مشاهده‌ی این مناظر زشت برآشفته میشد و البته تحمل می‌کرد . . . . همین استاد جای دیگر نوشته است که دکتر غنی « از ناهنجاری وضع سیاسی ایران و نفاق و ناروئیهای رجال سیاست و اختلال گری هوچیها می‌نالید » .

جمال زاده نیز نوشته است که « دکتر قاسم غنی وجودی نیک بود علم دوست و باذوق با شور و با فهم و با وفا بود . . . . مرد درست وطن دوست و کوچک نوازی بود . . . وجودش برای کشور ما مفید و در خارجه در نزد بیگانگان مایه‌ی افتخار و آبرومندی بود . اهل ریا

و زرق نبود .

گواهی این دو استاد برپاکی و وطن دوستی غنی ما را از هر گونه دغدغه و نگرانی آسوده میکند .

غنی پس از آنکه از وزارت فرهنگ استعفا داد به سفارت به مصر رفت . در ۱۳۲۴ همراه هیئتی از ایران به سازمان ملل متحد به امریکا رفت و آنجا هنگامی که سوار اتومبیل بود تصادفی کرد و پایش مجروح شد . پس از سفر مصر ، به عنوان سفیر ترکیه به این کشور رفت ولی به علت همان جراحتهی که پایش از تصادف اتومبیل برداشته بود در سال ۱۳۲۵ برای معالجه از ترکیه به امریکا رفت و در یکی از بیمارستانهای واشنگتن بستری شد . . . .

\*\*\*

آقای سید محمود فرخ خراسانی که خود در دوره های دوازدهم و سیزدهم از قوچان به نمایندگی مجلس ملی انتخاب شده بود و با دکتر غنی آشنایی و دوستی یافته بود در این هنگام این چامه را به امریکا بدو فرستاد :

سوی امریکا شوای پیکه هواپیما چو باد  
گوی با دکتر غنی دستور دانشمند داد  
کاین رهی «فرخ» همی پیمود دور از ملک طوس  
تا به لندن دیدن روی مرادش زان مراد  
خواستم شاید در این دریا کنار گمرهی  
مرشدم دریابد و بنمایدم راه رشاد  
دامنی پر گل کنم از بوستان صحبتش  
هدیه ی اصحاب را با خاطری خرسند و شاد  
فارغ از اندیشه ی آینده ی ناسازگار  
یکسر از بگذشته آرام خویش آرم یاد  
ای خوشا دور فراغت ای خوشا عهد شباب  
یاد باد آن روزها وان خواب شیرین یاد باد  
از بدگردون چه بد شد اینکه در گردونه ای  
اتفاقی شوم آن پای مبارک را قتاد  
بر سر گردون نهادی پای همت ای دریغ  
مر ترا پا بر سر گردونه چون باید نهاد ؟  
تو کنون زانسوی آب افتاده من زینسوی آب  
نقشها برآب شد وان آرزوها شد به باد  
بنده نیز اینجای در بیمارسانم بستری  
دردها دارم بجان و دل که نتوان شرح داد  
بدتر از آنجمله این پیک ، کاین پرستاران من  
نه جوان باشند و نه زیبا ، خدا قسمت کناد

پس از اینکه دکتر غنی این شعر فرخ را جواب نوشته است فرخ این رباعی را ساخته به دکتر غنی فرستاده است :

ای حافظ عصر ، حق نگهدار تو باد      وان شوخ که وصف کرده ای یار تو باد  
بیمار نباشی تو الهی هرگز      آن ماه جبین ولی پرستار تو باد

\*\*\*

در سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ هم غنی دست از فعالیت‌های علمی و لذت‌های معنوی برنداشته بود. در ۱۳۲۴ و تاریخ بیهقی ، تألیف خواجه ابوالفضل ، بقی دبیر غزنویان را به کمک دکتر علی اکبر فیاض تصحیح و طبع کرد. نیز انجمنی ادبی به سرپرستی حسین علاء تأسیس کرد که فضایی مانند علامه ی دهخدا ، علامه ی قزوینی ، حاج سید نصرالله تقوی و دکتر شفق . . . عضو آن بودند . علاوه جلسه‌ی انسی داشت با تنی چند از صاحب ذوقان و هنرمندان که در آن از موسیقی کلنل وزیر ی و صحبت دوست سمیمی اش فرزند (که او را در مقدمه « تاریخ عصر حافظ » آنهمه ستوده و بر مرگش افسوس خورده است) بهره‌مند می‌شد. به گفته‌ی دکتر فیاض ، اصل زندگانی در نظر دکتر غنی همین لذت‌های روحی و معنوی بود و اگر بستر جهات زندگی اهتمامی و علاقه‌ی نشان میداد مسلماً برای وصول باین هدف روحانی بود ، و تفاوت مرد حکیم با غیر حکیم همین است که وسیله را با هدف اشتباه نکند و دکتر غنی این اشتباه را نداشت . برای دکتر غنی حساب دخل و خرج دشوارترین مسائل بود و بهمین جهت زندگانی داخلی او را کسانش اداره می‌کردند که خود او هیچ حوصله‌ی آن را نداشت . یک روز بکاسه‌ی آشی که جلوش بود و بقوطی سیگارش اشاره کرد و گفت: زندگی ما بیش از این نیست، این مقدار را از عریضه نویسی دم پستخانه هم میتوان درآورد. دکتر غنی مسئله‌ی زندگی را در مکتب آناتول فرانس حل کرده بود و مانند او بشریت را با تمسخر آمیخته با رحم و شفقت می‌نگریست، جهان را با همه ناهنجاری‌هایش زیبا و تماشائی میدانست و مثل آناتول فرانس معتقد بود که دنیا با دیوانگانش خوش است ، و بهمین جهت بود که از مطالعه‌ی مردم مختلف و برخورد با تپ‌های گوناگون لذت می‌برد و باصلاح سیر آفاق و انفس را دوست می‌داشت ، و شاید همین خاصیت وحی او بود که او را آن قدر اجتماعی و خوش معاشرت ساخته بود .

دکتر غنی طی سالها مطالعه و تحقیق ، گذشته از تألیفات سودمند مستقل خود، تعدادی مقالات علمی و ادبی در مجلات خوب آن روزگار مانند ماهنامه‌های مهر ، یادگار ، یغما ، دوا سازی عصر حاضر ، . . . و سالنامه‌ی دنیا نوشته است. یادگار ایام اقامت غنی در امریکا دو رساله است یکی اتوبیوگرافی دقیقی که به چاپ نرسیده است و نسخه‌ای ماشین شده از آن در کتابخانه‌ی آقای امین موجود است و دیگر رساله‌ی « بحثی در تصوف » که آخرین اثر اوست و در ۱۳۳۱ یعنی مقارن ایام بیماری مرگ او به زیر چاپ رفت .

غنی در فروردین ماه ۱۳۳۱ در ایالت کالیفرنیا در یکی از بیمارستان‌های شهر آکلند نزدیک سانفرانسیسکو نیمه شب جان سپرد و شنیدم جنازه اش یکی دو روز مانده بود و بالاخره همانجا مدفون شد .

**مجلهٔ یغما** - این جامع‌ترین شرح حالی است از مرحوم دکتر قاسم غنی. نامه‌ای هم از او در مجله یغما چاپ شده که بسیار شیرین و با حال است. «بحثی در تصوف» از انتشارات مجله یغماست و در این سال دکتر غنی حال و حوصلهٔ تصحیح آنرا نداشت. مقدمهٔ مرحوم دکتر فیاض بر این کتاب از مقالات مؤثر دکتر فیاض است. دکتر غنی وقتی سفیر مصر بود بهای اشتراک مجله را در پاکت عادی گذارد و فرستاد. خطوط نویسندگان را فراهم می‌آورد نامه‌ای هم بخط یغما از بنده گرفت. نمیدانم این نفایس چگونه پراکنده شد. هی‌الدنیا فاحذروها.

رهی معیری \*

## مردم هنری

چهار چیز شد آئین مردم هنری  
 که مردم هنری زین چهار نیست بری  
 یکی تقاب و شلتاق در بساط قمار طاعات فرنگی  
 که مبلخی ز تحریفان ساده دل بیری  
 دو دیگر آنکه ابا از ادای وجه کنی  
 و گرچه بر سر نقدینه نقد جان سپری  
 سه دیگر آنکه ز خانم کنی اطاعت محض  
 که با تو شب نکلند تندی و ستیزه‌گری  
 چهارم آنکه سر کیسه را بموقع خرج  
 نگاهداری تا کم خوری و غم نخوری  
 \* این قطعهٔ طیبیت‌آمیز را مرحوم رهی در دفتر یکی از دوستانش نوشته است.